

# خلافت و نسبت آن با قرابت و صحبت

(بازخوانی حکمت ۱۹۰ نهج البلاغه)

[ محدثه خسروی\* ]

## درآمد

حکمت ۱۹۰ نهج البلاغه به دو گونه نقل شده است. در چاپ محمد عبده و صبحی صالح این گونه آمده است:

«وا عجاها! أ تكونُ الخلافةُ بالصَّحابةِ و القَرابةِ؟»

و در تصحیح فیض الاسلام و نسخه ابن ابی الحدید، این گونه آمده است:

«وا عجاها! أ تكونُ الخلافةُ بالصَّحابةِ و لا تكون بالصَّحابةِ و القَرابةِ؟!»

«وا عجاها، أن تكونَ الخلافةُ بالصَّحابةِ و لا تكون بالصَّحابةِ و القَرابةِ!»<sup>۱</sup>

در سال های اخیر، بحث و جدل هایی درباره این حکمت نهج البلاغه در گرفته و اتهام تحریف و دست اندازی در تصحیح متون مطرح شده است که در این مقاله به برخی از آنها خواهیم پرداخت. قصد آن داریم که با بررسی اسباب صدور کلام از امام علی (علیه السلام) و جمع کردن نقل های متفاوت آن، قول صحیح را ترجیح دهیم. این متون، اولاً، قابل بحث سندی نیستند (چون هیچ یک سند ندارند)؛ ثانیاً یک متن، حتی اگر سند صحیح هم داشته باشد، نباید از حیطة نقد متن خارج شود.

\*. دانشجوی دکتری الاهیات

۱. شریف الرضی، نهج البلاغه، تصحیح فیض الاسلام، ح ۱۸۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۸ / ۴۱۶ ح (۱۸۵).

## طرح بحث

آن‌گاه که پیامبر ﷺ به ملکوت اعلیٰ پر کشید و در جَنَّةِ المأوی سُنکنا گزید، جامعه نوپا و نو بنیاد اسلامی، در تب و تاب افتاد. امام علی (علیه السلام) و بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر ﷺ، مثل عباس بن عبدالمطلب و فرزندان، به تجهیز و تدفین نبی اکرم مشغول شدند. دیگرانی که در پی به‌دست آوردن جاه و مقام بودند، سعی در زمینه‌سازی برای خلافت خود داشتند و بیماری چندروزه پیامبر ﷺ، فرصت را برایشان آماده کرده بود. ممانعت از نوشته‌شدن وصیت‌نامه به دست پیامبر ﷺ به گونه‌ای بسیار عجیب و موهن، و تأخیر انداختن در حرکت سپاه اُسامه - علی‌رغم تأکیدهای مکرر پیامبر ﷺ - از وقایع تلخی است که در متون معتبر حدیثی و تاریخی آمده است. این دو واقعه - که خلیفه دوم به گونه شاخصی در آنها نقش داشت - حاکی از زمینه‌چینی‌های برخی از مهاجران برای در دست گرفتن خلافت است. از سوی دیگر، گروهی از انصار به رهبری سعد بن عباد، در صدد بودند تا خلافت پیامبر ﷺ را به خود منتقل سازند. آنان در سقیفه بنی‌ساعده گرد آمده بودند تا در این باره صحبت کنند. با توجه به اختلاف دیرینه قبایل اوس و خزرج، طبیعی بود که مذاکراتشان نتیجه‌ای نداشته باشد.

وقتی عمر از تجمّع انصار در سقیفه آگاهی یافت، به سراغ ابوبکر - که در خانه پیامبر ﷺ بود - رفت و او را خبر کرد. آن‌دو به اتفاق ابوعبیده جراح به سقیفه بنی‌ساعده رفتند تا در مباحثات مربوط به تعیین خلیفه شرکت جویند. در این جلسه، سخنانی بین مهاجران و انصار ردّ و بدل شد. ابوبکر، سخنانی گفت که به گفته عمر، او نیز قصد داشت همان سخنان را بیان کند.

انصار که ظاهراً در مقابل احتجاجات و استدلالات مهاجران جوابی نداشتند، عقب‌نشینی کردند و به «مَنْ أَمِيرٌ وَ مَنْكُم أَمِيرٌ» هم راضی شدند. طبیعی بود که انصار این پیشنهاد بسیار خطرناک مهاجران را نپذیرند. آنها تأکید داشتند که خلافت پیامبر ﷺ به مهاجران می‌رسد و انصار حقی در آن ندارند.

آنچه موضع مهاجران را تقویت و جناح انصار را تضعیف کرد، اختلاف میان انصار بود. قبیله اوس - که تیره‌ای از انصار بودند و مخالفت دیرینه‌ای با قبیله خزرج داشتند - به طرفداری از مهاجران پرداختند. این موضع‌گیری باعث شد که انصار به کناری روند و مهاجران قدرت

را در دست بگیرند.

عجیب آن که در این تجمّع، هیچ صحبتی از وصایای مکرّر پیامبر ﷺ در تعیین وصی خود، به میان نیامد و حتی با آن که از حادثه غدیر بیش از ۷۰ یا ۸۲ روز نمی‌گذشت،<sup>۱</sup> کسی از آن واقعه عظیم، یاد نکرد و این، نکته‌ای عجیب ولی پندآموز است. این یاد نکردن یا نپذیرفتن، موجب آن شد که جامعه اسلامی خسارتی جبران‌ناپذیر را متحمل شود. بررسی موضع‌گیری امام علی (علیه السلام) در برابر جریان سقیفه، محتاج مقالتهی مجزاست؛ ما در این جا تنها به دو کلام از حضرتش اشاره کرده، یکی از آنها را بررسی خواهیم کرد:

یک. آن گاه که مباحثات سقیفه برای امام علی (علیه السلام) نقل شد، ادعای انصار را مردود دانسته، استدلال جدیدی را مطرح کرد. به این گزارش توجه کنید:

لَمَّا انْتَهتْ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ابْنَاءَ السَّقِيْفَةِ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا قَالَتِ الْاَنْصَارُ؟» قَالُوا: «قَالَتْ: مَنَّا امِيرٌ وَمِنكُمْ امِيرٌ.» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِاَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ وَصَّى بِاَنْ يَحْسَنَ اِلَيَّ مُحْسِنُهُمْ وَيَتَجَاوَزَ عَن مَسِيئَتِهِمْ؟» قَالُوا: «وَمَا فِي هَذِهِ مِنَ الْحِجَّةِ عَلَيْهِمْ؟» فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَوْ كَانَتِ الْاِمَامَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةَ بِهِمْ.»<sup>۲</sup>

نقل شده وقتی بعد از ارتحال رسول گرامی اسلام ﷺ اخبار سقیفه بنی ساعده به امام (علیه السلام) رسید فرمود: انصار چه گفتند گفتند: انصار گفته‌اند از ما امیری و از شما امیری؟ فرمود: پس چرا در برابر آنها این دلیل را نیاوردید که رسول خدا ﷺ فرمود: با نیکوکاران انصار نیکی کنید و از بدکارانشان درگذرید. عرض کردند: در سخن پیامبر چه دلیلی نهفته است؟ فرمود: اگر امارت و خلافت حق ایشان بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱. طبق نقل مشهور شیعه که رحلت پیامبر را در ۲۸ صفر سال یازدهم می‌دانند، ایشان هفتاد روز پس از واقعه غدیر رحلت کرده است و طبق نقل مشهور اهل سنت و قول بعضی از اعظام شیعه که رحلت پیامبر ﷺ را در دوازدهم ربیع‌الاول می‌دانند، حداکثر ۸۲ روز از آن واقعه گذشته بوده است.

۲. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خ ۶۷؛ شریف‌الرضی، خصائص‌الأئمة (علیهم السلام)، ۸۶؛ آبی، نثر الدر، ۱/ ۲۷۹.

سفارش آنان را نمی‌کرد. (بلکه به ایشان سفارش دیگران را می‌نمود).

و در کتاب *نثرالدر*، در ادامه این مطالب آمده است:

فبلغ ذلك عمر بن الخطاب، فقال: ذهبست والله عنّا ولو ذكرناها ما  
احتجنا إلي غيرها.<sup>۱</sup>

علی (علیه السلام) ادعای انصار را مردود دانست؛ همچنان که استدلال مهاجران را نیز ناتمام دانست.  
در ادامه خطبه ۴۷ *نهج البلاغه* آمده است:

ثم قال: «فماذا قالت قريش؟» قالوا: «احتجت بأنها شجرة الرسول  
(صلى الله عليه وسلم).» فقال عليه السلام: «احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة!»

امام (علیه السلام) پرسید قریش چه گفتند: عرض کردند قریش به این  
استدلال کردند که از شجره رسول خدایند.

امام (علیه السلام) فرمود: آری به درخت استدلال کردند، ولی میوه آن  
درخت را تباه ساختند.

دو. کلام دیگری که امام (علیه السلام) در ردّ ادعای مهاجران و خلفای تازه به قدرت رسیده فرمود،  
همان است که موضوع بحث ما در این مقاله است. این کلام امام (علیه السلام) به چهار گونه گزارش  
شده است:

۱. أ تكون الخلافة بالصحابة و القرابة؟<sup>۲</sup>

آیا خلافت با همصحبیتی و خویشاوندی حاصل می‌شود؟

۲. أ تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة؟<sup>۳</sup>

شگفتا که خلافت با همصحبیتی به دست می‌آید، در حالی که به سبب  
مصاحبت و خویشاوندی حاصل نمی‌شود

۱. آبی، *نثرالدر*، ۱/ ۲۷۹.

۲. شریف‌الرضی، *نهج البلاغه*، تصحیح صبحی الصالح، ح ۱۹۰؛ شریف‌الرضی، *نهج البلاغه*، شرح محمد عبده، ح ۱۹۰.

۳. شریف‌الرضی، *نهج البلاغه*، ترجمه و شرح فیض الاسلام، ح ۱۸۱؛ شریف‌الرضی، *نهج البلاغه*، تصحیح واعظ‌زاده،  
ح ۱۹۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح *نهج البلاغه*، ۱۸ / ۴۶۶ (ح ۱۸۵)؛ شریف‌الرضی، *خصائص الأئمة*، ۱۱۱؛ حسینی،  
مصادر *نهج البلاغه* و آسانیده، ۴ / ۱۵۲ (ح ۱۹۰)؛ آمدی، *غررالحکم*، ح ۱۰۱۲۳.

۳. آیا تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالقرابة؟<sup>۱</sup>

آیا خلافت با همصحبتی به دست می آید و به سبب خویشاوندی حاصل نمی شود؟

۴. آیا تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالقرابة والنص؟<sup>۲</sup>

آیا خلافت با همصحبتی به دست می آید در حالیکه با مصاحبت و نص حاصل نمی شود؟

با توجه به آن که این متون گزارش یک قضیه خارجی است، پس بی گمان، یکی از این چهار سخن از امام علیه السلام صادر شده است و مسلماً نمی توان بر این باور بود که هر چهار سخن فرموده امام بوده باشد. بنابراین، فرض صحیح آن است که در جریان نقل حدیث، کلام امام علیه السلام، به صورت های مختلفی روایت شده است. این تبدیل، یا به واسطه جواز و شیوع «نقل به معنا» بوده و یا بر اثر سهو روایت کنندگان پدید آمده است. همچنین ممکن است بعضی عمداً به این تغییر و تبدیل دست یازیده باشند. جمله سوم تعارضی با جمله دوم ندارد و می توان آن دو را واحد فرض کرد. بنابراین، تعارض، در سه جمله اول و دوم و چهارم خواهد بود.

بعد از انتشار نهج البلاغه به تصحیح محمد عبده و صبحی صالح (که هر دو صورت نخست را انتخاب کرده اند)، عده زیادی به آنها تاختند و ایشان را به تحریف نهج البلاغه متهم کردند. جمعی از محققین معاصر شیعه - که قائل به صدور «أ تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة و القرابة؟» هستند - ضمن اعتراض به محمد عبده و صبحی صالح، ضبط انتخابی ایشان را غلط دانسته اند. مثلاً در کتاب بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة<sup>۳</sup> پس از نقل ضبط مختار محمد عبده آمده است:

۱. کراچکی، کتاب التعجب، ۱۲.

۲. شریف الرضی، خصائص الأئمة، ۱۱۱. در این کتاب آمده است: «و قال علیه السلام فی شأن الخلافة: وا عجباً! أ تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة و القرابة؟» و بروی: و القرابة والنص.

۳. این کتاب، تألیف علامه محمد تقی شوشتری است که تمامی عمر پر برکت خود را صرف تحقیق و تتبع در رجال، حدیث و فقه کرد. کتاب بهج الصباغة یکی از بهترین شروح نهج البلاغه است. امتیاز خاص آن، جمع آوری و شرح موضوعی کلمات امام علی علیه السلام در نهج البلاغه است. مثلاً تمامی سخنان امام علیه السلام در میحت توحید، یکجا و در کنار هم آمده است.

و هو غلط واضح.<sup>۱</sup>

و این نقل، اشتباهی آشکار است.

مؤلف کتاب مصادر نهج البلاغه و آسانیده نیز گفته است:

و لاریب أن ذلك غلط واضح و تحریف بین.<sup>۲</sup>

و شبهه ای نیست که این نقل اشتباهی واضح و تحریفی آشکار است.

همچنین، محقق محترم کتاب شرح الأخبار<sup>۳</sup> و مؤلف محترم کتاب تصنیف نهج البلاغه<sup>۴</sup> و محقق محترم نهج البلاغه چاپ بنیاد نهج البلاغه<sup>۵</sup> و مؤلف محترم کتاب الإمام علی (علیه السلام) نیز همین گونه سخن گفته اند. شاید مفضل ترین بحث در این مورد، در کتاب نهج السعادة آمده باشد. دانشمند محترم و سخت کوش، علامه محمد باقر محمودی نوشته اند:

و عجیب تر از کار اصحاب سقیفه، تحریف این کلام شریف از نهج البلاغه چاپ مصر است که توسط فرزندان نابغه صورت گرفته است. در حالیکه این بیچارگان توجهی به این امر نداشتند که شرق و غرب جهان سرشار از نسخه های مختلف نهج البلاغه - بدون شرح یا شرح داده شده، به چاپ رسیده شده یا چاپ نشده - می باشد که در تمامی آنها این کلام به طور صحیح نقل شده و آنان درک نکردند که این چنین تحریفی، افسادی را که به واسطه خلفایشان عالم را فرا گرفته اصلاح نمی کند. زیرا این کلام در غیر نهج البلاغه نیز نقل شده و از نظر معنایی نیز شواهد زیادی برای آن ذکر شده است.

علاوه بر آن اینکه اگر بنا باشد اصل این کلام همانگونه باشد که اینان نقل کرده اند به چه دلیل پس از آن اشعار مذکور آورده شده است و دیگر

۱. شوشتری، بهج الصباغه، ۴ / ۳۶۱.

۲. حسینی، مصادر نهج البلاغه و آسانیده، ۴ / ۱۵۲.

۳. قضایی، شرح الاخبار، ۱ / ۳۵۰.

۴. بیضون، تصنیف نهج البلاغه، ۴۱۴.

۵. نهج البلاغه، تصحیح واعظ زاده خراسانی، «ل».

۶. رحمانی همدانی، الامام علی (علیه السلام)، ۵۶۵.

جایی برای اظهار تعجب از اینکه خلافت به همصحبیتی و خویشاوندی باشد وجود نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

احتمالاً تنها محققى که متن مورد اشاره محمد عبده و صبحی صالح را تأیید کرده است، دانشمند گران‌مایه، استاد علامه جعفر مرتضی عاملی است که در چاپ اول کتاب *الحياة السياسية للإمام الرضا* (علیه السلام) ضمن پانویست بلندی، آن را بیان کرده است؛ لیکن ایشان هم در چاپ دوم همین کتاب، مطلب قبلی را حذف کرده و متن جدیدی مطابق نظر محققان مذکور آورده است.<sup>۲</sup>

شاید این حجم انبوه تاخت و تاز هر کسی را متقاعد کند که نظر این جمع پژوهنده را - که انصافاً حق بزرگی بر گردن جامعه اسلامی و ما نوآموزان دارند - بپذیرد و از کاوش بیشتر خودداری کند، لیکن چون به نظر می‌رسد این مبحث جای تحقیق بیشتری دارد، نکاتی را یادآوری می‌کنیم؛ باشد که محققان دیگر نیز راهنمای ما باشند.

### نکته‌هایی روشنگر

یک. ملاک شایستگی خلافت چیست؟ آیا صحابی بودن یا قرابت داشتن با پیامبر (ص)، شرط کافی یا لازم برای جانشینی اوست؟ و یا این که جانشینی پیامبر (ص) منوط به صلاحیت و اهلیت است که شناختن آن در حیطه عقول مردمان نیست و بنابراین، محتاج نصّ الهی است؟

مبانی اعتقادی شیعه، مؤید مبنای دوم است. تأکیدات مکرر امام بر این که جانشینی پیامبر (ص)

۱. محمودی، نهج السعادة، ۴/ ۱۹۶

۲. عاملی، *الحياة السياسية للإمام الرضا* (علیه السلام)، ۵۶. چاپ اول این کتاب (قم: دار التبلیغ الاسلامی، ۱۳۹۸ ق.)، مقایسه شود با چاپ دوم (قم: انتشارات جامعه مدرسین). نکته جالب این که مؤلف محترم، در صدد بیان این مطلب است که خلافت، دائر مدار صلاحیت و اهلیت است و هیچ ارتباطی به قرابت با پیامبر (ص) ندارد؛ وی در چاپ جدید این کتاب می‌گوید: «و علی کل فلقد أنکر علی (علیه السلام) مبدأ استحقاق الخلافة بالقرابة و الصحابة أشدّ الانتكار، فقد جاء فی نهج البلاغة قوله عليه السلام: «وا عجباً! أ تكون الخلافة بالصحابة و القرابة؟». هكذا فی نهج البلاغة شرح محمد عبده، و لكنّ الظاهر هو أنّها محرّقة و أن الصحيح هو ما فی نسخة ابن أبي الحديد و هی هكذا: «وا عجباً أن تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة!!» (علامات تعجب، از متن کتاب است). ذیل کلام، دقیقاً خلاف صدر آن است.

حقّ او بوده و غضب شده، بدان خاطر است که او، در مشروعیت امامت، به نص باور دارد و بدان تأکید می‌ورزد. سفارش مکرّر پیامبر ﷺ در طی دوران رسالت، خصوصاً در سالیان آخر و بالاخص در جریان غدیر خم نیز دالّ بر این نظر است. آیاتی چون ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ و ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ نیز، طبق این مبنا، تفسیر صحیح خواهند یافت. این، مطلبی است که نمی‌تواند در میان شیعه مخالفی داشته باشد و بحث و تفصیل آن نیز مجال دیگری می‌طلبد. بنابراین، شایسته و بایسته است که امام علیؑ از اصحاب سقیفه، چه مهاجر و چه انصار، به نحو استفهام انکاری سؤال کنند که: «أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقُرَابَةِ؟!»

دو. کسانی که قائل به صدور «أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقُرَابَةِ» هستند نیز مثل هر شیعه دیگری، مبنای بالا را قبول دارند و بدان معترف اند؛ لکن در توجیه متن یادشده می‌گویند: امام علیؑ «جدال باحسن» را پیشه کرده است؛ یعنی اگر چه امام در تحقّق امامت، به نصّ باور دارد و بر آن تأکید می‌ورزد، اما در فضایی سخن می‌گوید که حقایق، دگرسان شده و کسی این حقیقت را نمی‌پذیرد. امام، با صاحبان سقیفه، به جدال احسن پرداخته و فرموده: «اگر شرط خلافت، صحابی بودن تواند بود، چرا افزون بر آن، قرابت با پیامبر ﷺ از شروط خلافت نباشد؟» یعنی چنانچه صحابی بودن و قرابت با پیامبر ﷺ، در وجود کسی جمع شود، آن شخص برای خلافت اولی خواهد بود.

این استدلال، اگر چه بهترین توجیه برای انتخاب جمله «أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ...» است، ولی از جهاتی ناستوار است:

أ. در مباحثات سقیفه بین مهاجران و انصار، انصار به همراهی و یاری پیامبر ﷺ و زحماتی که در راه اسلام متحمّل شدند تمسّک می‌کردند و در مقابل، ابوبکر و عمر، صحابی بودن را کافی نمی‌دانستند و علاوه بر آن، قرابت با پیامبر ﷺ را نیز شرط لازم برای خلافت او دانستند. بعضی از قریش، در مقابل انصار قرار گرفته بودند و به قرابت با پیامبر ﷺ استناد می‌کردند. ادّعای آنان این بود که خلیفه پیامبر باید از نزدیکان او باشد و فرهنگ عربی نمی‌پذیرد که جانشین پیامبر ﷺ، از غیر خاندان او باشد.

به این متن تاریخی که توصیف ماجرای سقیفه و سخنان انصار و مهاجران و استدلالات آنها در تاریخ طبری است، توجّه کنید:



عبدالله بن عبدالرحمن انصاری می‌گوید: وقتی که پیامبر خدا درگذشت، انصار در «سقیفه‌ی بنی‌ساعده» گرد هم آمدند و گفتند: این امر را پس از حضرت محمد ﷺ به سعد بن عباده می‌سپاریم. سعد بن عباده را که بیمار بوده آوردند. سعد بن عباده به یکی از کسان خود گفت: من به خاطر بیماری نمی‌توانم سخنانم را به گوش همه برسانم تو سخن مرا بشنو و به آنان برسان. سعد بن عباده پس از حمد و ثنا گفت: ای انصار! آن سابقه و فضیلتی که شما دارید، هیچ یک از قبایل عرب ندارند. حضرت محمد ﷺ بیش از ده سال در میان قوم خود بود و آنان را به عبادت خدا و ترک بت‌ها دعوت می‌کرد و جز اندکی ایمان نیاوردند و آن عده‌ی کم توانایی دفاع از پیامبر و حمایت از دین او را نداشتند و نمی‌توانستند ستمی را که به آن گرفتار بودند از خود دور سازند تا آن گاه که خداوند خواست که شما را برتری دهد و به شما کرامت ببخشد و نعمت ارزانی بدارد و در نتیجه خداوند ایمان به خدا و رسول را روزی شما کرد، حمایت از پیامبر و یارانش را به عهده شما گذاشت، سرافرازی رسول خدا و دین را به دست شما عملی ساخت و پیکار با دشمنان را به شما سپرد. شما با دشمنان آن حضرت، سخت جنگیدید، چه با دشمنان خودی و چه با دشمنان بیگانه. پیامد این جهاد شما این شد که عرب به فرمان خدا گردن نهادند و خداوند به کمک شما، این سرزمین را مطیع پیامبر خویش ساخت و در سایه شمشیرهای شما همه به او ایمان آوردند و خاضع گشتند. خداوند در حالی که از شما خشنود بود، پیامبر خود را از میان شما بُرد. شما مایه چشم‌روشنی هستید، امر امامت را شما به دست بگیرید و به دیگران وامگذارید، این امر از آن شماست نه دیگران. حاضران گفتند: رأی درست اظهار کردی و سخن حق گفتی. از رأی تو تخلف نمی‌کنیم. و ما شما را می‌پسندیم و امر امامت را به تو وامی‌گذاریم. زیرا که تو مرد باکفایتی هستی. پس از این سخنان، حاضران با یکدیگر به سخن پرداختند و روی این مطلب بحث کردند که اگر مهاجران به این کار راضی نشوند و بگویند: «ما یاران

قدیمی پیامبر و خویشان او هستیم، چرا بر سر امر امامت با ما در افتادید» در جواب آن‌ها چه بگوییم؟ گروهی از حاضران گفتند: در این صورت می‌گوییم یک امیر از ما و یک امیر هم از شما و به غیر این راضی نخواهیم شد. سعد بن عبادہ گفت: این اولین سستی است. وقتی ماجرای انصار و سعد بن عبادہ به گوش عمر رسید به سوی خانه پیامبر ﷺ آمد و به سراغ ابوبکر فرستاد در حالی که ابوبکر در خانه بود و با کمک علی (علیه السلام) می‌خواست ترتیب غسل و کفن و دفن پیامبر ﷺ را بدهد؛ از او دعوت کرد که بیرون آید و گفت حادثه مهمی روی داده که حضور تو لازم است. هنگامی که ابوبکر بیرون آمد، جریان را برای او بازگو کرد و هر دو با سرعت به سوی سقیفه شتافتند. در راه ابوعبیده جراح را هم دیدند و با خود بردند. زمانی که وارد سقیفه شدند، عمر بن خطاب می‌گوید: سخنی در نظر گرفته بودم که بگویم. وقتی خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: مهلت بده تا من سخن بگویم و پس از من هر چه می‌خواهی بگو. ابوبکر آن چه را که من می‌خواستم بگویم گفت. ابوبکر پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت: خداوند حضرت محمد ﷺ را به سوی مردم فرستاد تا او را بپرستند و به وحدانیت بستانند. این در هنگامی بود که عرب خدایان گوناگون می‌پرستیدند و می‌پنداشتند که این خدایان سنگی و چوبی نزد خدای یگانه شفاعت می‌کنند و سودبخش خواهند بود. برای عرب سخت بود که دین پدران خود را ترک کنند. مهاجران قدیم که از قوم او بودند، او را تصدیق کردند و ایمان آوردند و با وی همدلی و پایمردی کردند، این در حالی بود که قوم او، او را به شدت آزار و تکذیب می‌کردند و همه مخالف او بودند، ولی مهاجران قدیم از کمی نفرات خویش و دشمنی مردم نترسیدند. بنابر این مهاجران اول نخستین کسانی هستند که در این سرزمین خدا را پرستیدند و به خدا و پیامبرش ایمان آوردند. این‌ها دوستان و خویشان پیامبر هستند و جز ستمگر کسی در امر خلافت و امامت با آنان مخالفت نمی‌کند و شما ای گروه انصار سابقه درخشانی

دارید و کسی منکر فضیلت شما نیست، خداوند شما را انصار دین و پیامبر قرار داد، پیامبر به سوی شما هجرت کرد و بیشتر یاران و زنانش از شما بود و پس از مهاجران، کسی به پای شما نمی‌رسد. حال که چنین است، بهتر است که ما امیر باشیم و شما وزیر باشید و ما با شما مشورت می‌کنیم و بدون رأی شما کاری نمی‌کنیم. پس از سخنان ابوبکر، در اینجا حباب بن منذر برخاست و شدیداً به سخنان ابوبکر حمله کرد و رو به انصار کرد و گفت: «هیچ کس نمی‌تواند با شما انصار مخالفت کند، شما همه گونه قدرت و توانایی و تجربه‌ای دارید و باید حرف شما را بپذیرند و اگر آنها حاضر به پیشنهاد ما نشدند امیری از ما و امیری از آنان باشد.» عمر صدا زد: «چنین چیزی امکان‌پذیر نیست؛ دو نفر نمی‌توانند بر یک گروه حکمرانی کنند (و دو شمشیر در یک غلاف نمی‌گنجد) به خدا سوگند! عرب راضی نمی‌شود که پیامبرش از ما باشد و دیگران بر او حکومت کنند.» گفتگو میان عمر و حباب بالا گرفت و حباب تهدید کرد که اگر مهاجران پیشنهاد ما را نپذیرند، از مدینه بیرونشان می‌کنیم.<sup>۱</sup>

اگر به استدلالات انصار توجه کنیم، می‌بینیم که آنان به حمایت خود از پیامبر ﷺ و نقش خود در شکل‌گیری جامعه اسلامی می‌بالند و وا همه آنان از این است که قریش، به قرابت خود با پیامبر ﷺ تکیه کند. دقیقاً همین نقطه اتکا، در کلمات ابوبکر و عمر آمده است. ابوبکر در توصیف صلاحیت مهاجران برای جانشینی پیامبر ﷺ می‌گوید:

فهم أول من عبد الله في الأرض، و آمن بالله و بالرسول، و هم أولياؤه و عشيرته و أحق الناس بهذا الأمر من بعده، و لا ينازعهم ذلك إلا ظالم. مهاجران نخستین کسانی هستند که در این سرزمین خدا را پرستیدند و به خدا و پیامبرش ایمان آوردند. این‌ها دوستان و خویشان پیامبر هستند و جز ستمگر کسی در امر خلافت و امامت با آنان مخالفت نمی‌کند

همچنین عمر در رد کلام «منا أمير و منكم أمير» گفته است:

۱. طبری، تاریخ الطبری، ۳ / ۲۱۸-۲۲۰؛ ابن‌انیر، الکامل فی التاریخ، ۲ / ۱۲-۱۳ (ابی عمره انصاری).

هیئات، لا یجتمع اثنان فی قرن! والله لا ترضی العرب أن یؤمروکم و نبیها من غیرکم؛ ولكنّ العرب لا تمتنع أن تولی أمرها من كانت النبوة فیهم و ولیّ امورهم منهم، و لنا بذلك علی من أبی من العرب الحجّة الظاهرة و السلطان المبین. مَنْ ذا ینازعنا سلطان محمّد و إمارته - و نحن أولیاءه و عشیرته - إلاّ مدلّ بباطل، أو متجانف لِإثم، و متورّط فی هلكة. چنین چیزی امکان پذیر نیست؛ دو نفر نمی توانند بر یک گروه حکمرانی کنند. به خدا سوگند! عرب راضی نمی شود که شما امیرشان باشید در حالیکه پیامبرش از غیر شما باشد. اما در این مساله مانعی نمی بیند اگر همانانی که نبوت در خاندانشان است متولی امورشان نیز باشد و ما در برابر کسانی که این امر را انکار کنند دارای دلیل و برهانی آشکار هستیم.

چه کسی را یارای این است که در برابر سلطنت و امارت محمد - که ما یاران و خاندانش می باشیم - با ما به منازعه برخیزد مگر کسی که سخن به باطل گوید یا به بیراهه رفته و مرتکب گناه شده و در ورطه هلاکت بیافتد.

همان گونه که ملاحظه می شود، عمر و ابوبکر، به مصاحبت و قرابت استدلال کرده اند. آیا صحیح است که امام در ردّ آنها بفرماید: «أ تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة؟» این که همان حرف ابوبکر و عمر در مقابل انصار است و تعجّبی ندارد! ابن ابی الحدید که متوجّه این اشکال بوده است، کلام امام (علیه السلام) را ردّ کلام عمر می داند و می گوید: لَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمَّا قَالَ لِعُمَرَ: امدد يدك. قال له عمر: أنت صاحب رسول الله فی المواطن كلّها، شدتها و رخائها، فامدد أنت يدك.<sup>۱</sup>

زیرا زمانی که ابوبکر به عمر گفت دستت را بده تا با تو بیعت کنم عمر به او گفت: تو در همه حالات (سختیها و دشواریها) همراه وهمنشین رسول خدا بوده ای پس تو دستت را بده تا با تو بیعت کنم.

توجه به کلام عمر - که در صفحات پیشین نقل شد و او استدلال به قرابت کرده بود - بطلان این ادّعا را روشن می کند.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۴۱۶ / ۱۸.

ب. آن گاه که جریان سقیفه را به امام (علیه السلام) گزارش کردند، از استدلال‌های طرفین سؤال کرد که در اول نوشتار بدان اشاره شد. در آن متن آمده است:

فماذا قالت قريش؟ قالوا: احتججت بانها شجرة الرسول (صلى الله عليه وسلم). فقال عليه السلام: احتجوا بالشجرة وأضاعوا الثمرة!

امام (علیه السلام) پرسید قریش چه گفتند: عرض کردند قریش به این استدلال کردند که از شجره رسول خدایند.

امام (علیه السلام) فرمود: آری به درخت استدلال کردند ولی میوه آن درخت را تباه ساختند.

ملاحظه کنید که استدلال قریش به قرابت و «شجرة الرسول» بودن است. آیا صحیح است که علی (علیه السلام) در رد آنان، قرابت را در کنار صحابی بودن مطرح کند؟

ج. آن گاه که علی (علیه السلام) را به مسجد کشاندند و می‌خواستند به زور از امام (علیه السلام) بیعت گیرند، با آنان به بحث پرداخت و فرمود:

أنا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبایعکم و أنتم أولی بالبیعة لی. أخذتم هذا الأمر من الأنصار، و احتججتم علیهم بالقرابة من رسول الله، فأعطوكم المقادة و سلموا إليکم الإمارة، و أنا أحتج علیکم بمثل ما احتججتم به علی الأنصار، فأنصفوننا إن كنتم تخافون الله من أنفسكم، و اعرفوا لنا من الأمر مثل ما عرفت الأنصار لكم، و إلا فبوؤوا بالظلم و أنتم تعلمون. فقال عمر: إنك لست متروكاً حتى تبایع. فقال له علي: احلب - یا عمر - حلباً لك شطره.<sup>۱</sup>

من سزاوارترم به شما در این امر (خلافت)، با شما بیعت نخواهم کرد و شما سزاوارتر به بیعت با من هستید. این امر (خلافت) را از انصار گرفتید و با آنان به قرابتان با رسول خدا صلی الله علیه و اله احتجاج کردید پس آنها هم این امارت را به شما تسلیم کردند. اکنون من به مثل آنچه بر انصار

۱. شریف‌الرضی، نهج البلاغه، خ ۶۷؛ شریف‌الرضی، خصائص الأئمة، ۸۶.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۶ / ۱۱؛ تمیمی، کتاب‌الردة، ۴۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۸ / ۳۴۷.

احتجاج کردید بر شما احتجاج می‌کنم پس در حق ما انصاف ورزید اگر از خدا می‌ترسید و همان معامله ای که انصار با شما کردند، شما نیز با ما همانگونه باشید و الا گرفتار ظلم می‌شوید، همانطور که می‌دانید. عمر گفت: ما از تو دست بر نداریم تا اینکه بیعت کنی حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: ای عمر از پستان خلافت تا می‌توانی شیر بدوش که سهم تو در آینده محفوظ است.

د. امام علی (علیه السلام) در یکی از نامه‌های خود به معاویه، از جریان سقیفه یاد کرده و فرموده است:

«قالت قریش: «منا امیر» و قالت الأنصار: «منا امیر». فقالت قریش: «منا محمد رسول الله، فنحن أحقّ بذلك الأمر». فعرفت ذلك الأنصار، فسلمت لهم الولاية و السلطان. فاذا استحقّوها بمحمد (ص) دون الأنصار، فأنا أولى الناس بمحمد (ص)، أحقّ بها منهم»<sup>۱</sup>.

قریش گفتند امیر از بین ما باشد و انصار هم گفتند امیر از بین ما باشد پس قریش گفتند: محمد رسول الله (ص) از ما است، پس ما از دیگران به این امر (خلافت) سزاوارتریم. چون انصار این گفته قریش را شنیدند، ولایت و امارت را به آنها واگذار کردند. بنابراین اگر قریش به خاطر آنکه محمد (ص) از آنهاست مستحق این امر شدند پس من (علی (علیه السلام)) که سزاوارترین و نزدیک ترین مردم به رسول خدا هستم شایسته‌تر از قریش نسبت به خلافت می‌باشم.

هد در نامه ۲۸ نهج البلاغه آمده است:

«لَمَّا احْتَجَّ المَهاجِرُونَ عَلَيَّ الأَنْصارِ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ بِرَسُولِ اللهِ (ص) فَلَجُّوا عَلِيَهُمْ؛ فَإِنْ يَكُنِ الفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ».

«وقتی در سقیفه مهاجران خویشاوندی خود را با رسول خدا (ص) دلیل

۱. نصرین مزاحم، وقعة صفین، ۹۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۷۸/۱۵؛ خوارزمی، المناقب، ۲۵۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۳/۱۱۰.

آوردند بر انصار پیروز شدند. پس اگر خویشاوندی با رسول خدا ﷺ باعث پیروزی است حق با ماست، نه با شما و اگر غیر از این است، پس انصار بر دعوی خویش باقی می‌باشند».

و. شعری که سید رضی در نهج البلاغه و خصائص الأئمة نقل کرده و آن را هم مضمون کلام امام علی (علیه السلام) دانسته است نیز نشان‌دهنده آن است که مهاجران، به قرابت استدلال کرده‌اند و امام در برابر آنان، به اقرب بودن خود استدلال می‌کند:

وإن كنت بالقریبی حَجَبتَ خَصِیمَهُم فغیرک أُولِیَ النَّبِیِّ وَأَقْرَبُ<sup>۱</sup>  
اگر از راه خویشاوندی بر مدعیان دلیل آوردی دیگران از تو به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتر بودند.

ز. امام باقر (علیه السلام) نیز در کلامی می‌فرماید:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبِضَ وَ قَدْ أَخْبَرَ أَنَا أُولِیَ النَّاسِ بِالنَّاسِ. فَتَمَالَاتْ عَلَيْنَا قَرِیْشٌ حَتَّى أُخْرِجْتَ الْأَمْرَ عَنْ مَعْدَنِهِ وَ احْتَجَّتْ عَلِیَّ الْأَنْصَارُ بِحَقِّنَا وَ حَجَّتْنَا»<sup>۲</sup>.

همانا رسول خدا در حالی دعوت حق را لیبیک گفت که مردم را از این امر آگاه کرده بود که من سزاوارتر بر آنان از خودشانم. اما قریش از این حکم روی گردانیده و امر خلافت را از جایگاه اصلی خویش خارج نموده و با استفاده از حق ما و برهان ما بر انصار احتجاج نمود.

ح. مرحوم کراچکی در کتاب ارزشمند التعجب، آورده است:

وَمِنَ الْعَجَبِ قَوْلُ الْقَرِیْشِ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا مِنْ حَيْثُ النَّبُوَّةِ وَ أَنَّمَا یَسْتَحِقُّهَا بِذَلِكَ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَرِیْشٍ وَ لَمْ یَقُلْ لَهَا أَحَدٌ فِي الْحَالِ أَنَّ بَنِي هَاشِمٍ أُولِیَ مَنْكُم بِهَا عَلِیُّ هَذِهِ الْجِهَةُ؛ لِأَنَّ النَّبِيَّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ.<sup>۳</sup>  
از این قول قریش تعجب است که گفتند جایگاه خلافت فقط خاندان نبوت می‌باشد و آنها به این خاطر مستحق آنند که پیامبر از ایشان است و لکن

۱. شریف‌الرضی، نهج البلاغه، ح ۱۹۹؛ شریف‌الرضی، خصائص الأئمة، ۶۸.

۲. مدنی، الدرجات الرفیعة، ۵.

۳. کراچکی، التعجب، ۱۳.

هیچ کس به آنها نگفت که بنی هاشم نسبت به خلافت از شما سزاوارترند  
زیرا پیامبر از بنی هاشم است.

سه. ذکر این نمونه‌ها برای آن بود که نشان دهیم بحث شایستگی جانشینی پیامبر ﷺ به واسطه قرابت با او، بحث جدیدی نبوده است که تعجب برانگیز باشد بلکه استدلالی بوده که بعضی از قریش مطرح کرده‌اند و آنان را به موفقیت نیز رسانده است. بنابراین، تکرار آن ادعا از سوی امام علی (علیه السلام) موجه نیست.

چهار. نکته دیگری که می‌توان در توجیه «أ تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة؟» اضافه کرد، آن است که ابوبکر و عمر به قرابت و عشیره‌بودن استدلال کرده‌اند و امام (علیه السلام) به اقریب استدلال می‌کند. معنای کلام علی (علیه السلام) این است که اگر صحبت و قرابت ملاک جانشینی پیامبر تواند بود، پس کسی که سابقه بیشتری در اسلام دارد و نسبتاً هم به پیامبر ﷺ نزدیک‌تر است، برای خلافت سزاوارتر است. شعری هم که سید رضی پس از این عبارت نقل کرده، مؤید این سخن است.

در پاسخ می‌گوییم: مسلماً کلام «أ تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة؟» محتمل چنین معنایی نیست. حتی تأویل کلام به چنین معنایی نیز ممکن نیست، خصوصاً آن که سخن «امام البلغاء و الفصحاء» باشد.

پنج. آیا می‌توان احتمال داد که امام علی (علیه السلام) در صدد رد ادعای انصار بوده است که برای جانشین پیامبر ﷺ به صحابی بودن استدلال می‌کردند؟

در پاسخ باید گفت: این احتمال هم بسیار بعید است؛ چون انصار از ابتدا تسلیم بودند و حتی پیش خود نیز احتمال می‌دادند که قریش به قرابت با پیامبر ﷺ استدلال کنند. بنابراین، در مقابل آنان احتیاجی به «وا عجا» نخواهد بود. به علاوه، همین استدلال را ابوبکر و عمر نیز مطرح کرده بودند و تکرار آن از سوی امام علی (علیه السلام) لزومی نداشت.

دیگر این که در مجادلات سقیفه، ابوبکر و عمر پیروز شده و انصار، شکست خورده بودند؛ اکنون دیگر جای ضربه‌زدن به انصار مغلوب نبود؛ بلکه باید با قریش غالب، بحث می‌شد. شش. کوتاه سخن آن که:

– امامت، منصبی الهی است و تحقق آن، به نص است و مشروعیت خود را از مردم نمی‌گیرد و امام علی (علیه السلام) بدین اصل باوری استوار دارد.



- حمل «أ تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة و القرابة؟» بر جدال احسن ناستوار است.

- بنابراین، شایسته است که ضبط مندرج در خصائص الأئمة را نقل صحیح کلام امام علیه السلام در آن هنگامه بدانیم که فرموده باشد: «أ تكون الخلافة بالصحابة و القرابة و لا تكون بالصحابة و القرابة و النص؟»

- از این که بگذریم، متن محمد عبده و صبحی صالح، پذیرفتنی تر است؛ یعنی کلام امام علیه السلام استفهام انکاری است: «مگر خلافت منوط به صحبت و قرابت است [که شما بدان استدلال می کنید]؟!» و معنایش این است که خلافت، دائرمدار نصّ الاهی است.

- و سرانجام این که جمله «أ تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة» توجیهی ندارد.

## فهرست منابع

- أبي، منصور بن حسين، نثر الدر، تحقيق محمد علي قرنه، مراجعه على محمد الجاوي، [قاهره]، الهيئة المصرية العامة للكتاب، بي تا.
- أمدي، عبدالواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم؛ مجموعه من كلمات و حكم الامام على عليه السلام، صحح و اشرف على طباعته حسين الاعلمى، بيروت، موسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤٠٧ق.
- ابن اثير، على بن محمد، الكامل فى التاريخ، حققه و اعتنى به عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٢٢ق.
- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغة، به تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، [بيروت]، دار احيا التراث العربى، ١٣٨٥ق.
- رحمانى همدانى، احمد، الامام على بن ابى طالب (عليه السلام) من حبه عنوان الصحيفة، تهران، المنبر الطباعة و النشر، ١٤١٧ق.
- بيوضن، لبيب، تصنيف نهج البلاغة، قم، الحوزة العلمية بقم، مكتب الاعلام الاسلامى، مركز النشر، ١٤١٧ق.
- تيممى، سيف بن عمر، كتاب الردة و الفتوح و كتاب الجمل و مسير عائشة و على، تحقيق و تقديم قاسم السامرائى، لايدن، اسميت سكامپ اورينتال أنتيكوثيريوم، ١٤١٥ق.
- حسينى، عبدالزهرا، مصادر نهج البلاغة و اسانيد، بيروت، بي تا.
- شريف الرضى، محمد بن حسن، ترجمه و شرح نهج البلاغة: خطبهها، نامهها، و سخنان كوتاه اميرالمومنين (عليه السلام)، مترجم و شارح عليتنقى فيض الاسلام، بخط طاهر خوشنويس، [تهران]، فيض الاسلام، ١٣٧٧.
- شريف الرضى، محمد بن حسين، خصائص الائمة (عليهم السلام)، تحقيق و تعليق محمد هادى الامينى، مشهد، مجمع البحوث الاسلامية، ١٤٠٦ق.
- شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة، تصحيح محمد واعظ زاده خراسانى، تهران، مؤسسه نهج البلاغة، بي تا.
- شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة، به تصحيح صبحى الصالح، قم، دار الحديث للطباعة و النشر، ١٤٢٣ق.
- شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة، شرح محمد عبده، اشرف على تحقيقه و طبعه عبدالعزيز سيدالاهل، بيروت، دار الاندلس، ١٤١٦ق.
- شوشترى، محمدتقى، نهج البلاغة فى شرح نهج البلاغة، محقق احمد ياكنجى، تهران، بنياد نهج البلاغة، ١٣٦٨.
- طبرى، محمدبن جرير، تاريخ الطبرى: تاريخ الامم و الملوك، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، بيروت، روائع التراث العربى، ١٣٨٢ق.
- عاملى، جعفر مرتضى، الحياة السياسية للامام الرضا (عليه السلام)، قم، جماعة المدرسين فى حوزة العلمية بقم، موسسه النشر الاسلامى، ١٤١٦ق.
- عاملى، جعفر مرتضى، الحياة السياسية للامام الرضا (عليه السلام)، قم، دار التبليغ الاسلامى، ١٣٩٨ق.
- قضاعى، محمدبن سلامة، شهاب الاخبار فى الحكم و الامثال و الاداب من الاحاديث النبوية، انتخاب احاديث، استخراج منابع و تدوين كتابنامه محسن موسى، ترجمه، مقدمه و شرح حميد فرخيان، قم، دار الحديث، ١٣٨٣.
- كراجكى، محمد بن على، التعجب من اغلاط العامة فى مسألة الامامة، تقديم على الكورانى العاملى، تصحيح و تخريج فارس حسون كريم، قم، دار الغدير، ١٤٢١ق.
- محمودى، محمدباقر، نهج السعادة فى مستدرک نهج البلاغة باب الكتب و الرسائل، تصحيح عزيز آل طالب، تهران، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى، موسسه الطباعة و النشرة، بي تا.
- مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٢٣ق.
- مدنى، على خان بن احمد، الدرجات الرفيعة فى طبقات الشيعة، قدم له محمدصادق بحر العلوم، نجف، بي تا.
- نصر بن مزاحم، وقعة صفين، تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ١٤١٨ق.